

شائوشنگ و پرستار خوب و شهر شکسته و... را روایت ناامیدی از سیستم‌های قضایی برای برپایی عدالت، (قانون در خدمت تبعیض و ظلم سیستماتیک)، آثار مشهوری چون راننده و انسان‌ها (ساخته هیومنز) و حتی ژانرهایی چون نوآر و اکسپرسیونیست و اکثر آثار زیرمجموعه رئالیسم اجتماعی و غیره به شکلی عمیق و فلسفی ناامیدی جمعی و روانی انسان غربی را به تصویر می‌کشند؛ و نمونه‌هایی مثل او، پیانو و آپلود و... ناامیدی عشقی و جنسی را.

همان‌طور که بسیاری از شاهکارهای هیچ‌کاک ناامیدی معرفتی و فیلم‌های چون بره ناامیدی هویتی و... را بازتاب می‌دهند. (در مورد آثار علمی و تخیلی و فیلم‌های آخرالزمانی نیز قبلاً کمی بیشتر بحث کرده‌ایم). مثلاً داگوئیل که حتی از نظر فرم نیز یک نوع فروپاشی برای تکنیک‌های روایی سینما محسوب می‌شود (عملاً یک تئاتر تلویزیونی ست که سرخوردگی و ناامیدی فیلمساز را از تکنیک‌ها و



کرده و نژاد انسانی را با خطر انقراض مواجه کند.

در غیر این صورت این «هوش مصنوعی» ست که وارد عمل شده و انسان‌ها را تبدیل به بردگان خود خواهد کرد. از آثاری چون کلونی و یک نفر از ما گرفته تا پیشتازان فضا و آینه سیاه و غرب وحشی و... ده‌ها اثر را می‌توان در کمتر از چند دقیقه به یاد آورد که سوژه اصلی داستان همگی شان چیزی غیر از این‌ها که نام بردیم نیست. تا جایی که شما امروز یک فیلم علمی-تخیلی را پیدا نمی‌کنید که مستقیم یا غیرمستقیم به همین یأس و ناامیدی و پوچی اشاره نکرده باشد. راجر ترینگ هم بنا بود به همین مطلب اشاره کند که اولاً بدون پیشفرض‌های فلسفی نمی‌توان به سراغ جامعه‌شناسی رفت یا مثلاً فیلم ساخت و فیلم دید و نقد کرد.

درثانی مدعیان تجربه‌گرایی خیلی وقت است که ماست‌های خود را کیسه کرده‌اند و مثل سابق جرأت عرض اندام ندارند. او در مقدمه مهم‌ترین کتاب خودش (فهم علم اجتماعی) به صراحت تأکید می‌کند که بعد از جنگ جهانی اول و آغاز نشانه‌هایی از وقوع جنگ جهانی دوم، علم‌گرایان و تکنوکرات‌ها رسماً قبول کرده‌اند که علوم تجربی و تکنولوژی نه تنها به تنهایی نمی‌توانند بشریت را به سعادت برسانند، بلکه به خاطر وجود آن‌ها، حتی احتمال فروپاشی کامل تمدن معاصر به مراتب بیشتر است. (چیزی که از هایدگر گرفته تا فوکو و چامسکی و خیلی از متفکران دیگر غربی نیز به زبان آورده‌اند...)

همین پارگراف قبلی را (با موضوع سینمای غرب و ناامیدی) حداقل باید در چند یادداشت مفصل به صورت جداگانه توضیح داد؛ مثلاً باید بحث کرد که هنر (از این نظر که بخش‌های عمده‌ای از روح ناخودآگاه فردی و جمعی را بازتاب می‌دهد) و مخصوصاً رسانه چه نسبتی با مدنیت و وجه اجتماعی زندگی بشری دارند و چرا اعتراف مذکور را به هیچ‌وجه نمی‌توان دست‌کم گرفت؛ اما اگر اجمالاً مرور کنیم؛ آثاری چون داگوئیل و سکو (پلترم) و خانه پوشالی، روایتگر ناامیدی سیاسی فیلمسازان غربی از دموکراسی و سوسیالیسم و لیبرالیسم هستند.

فیلم‌ها و سریال‌های مشهوری چون خانه کاغذی و محله چینی‌ها را می‌توان باز نمود یک نوع ناامیدی شدید اقتصادی از تئوری‌های سرمایه‌داری دانست؛ و آثاری چون شهر درون، رستگاری در

”

مگر نمی‌گفتید ایرانی‌ها حتی نمی‌توانند آفتابه بسازند؟ امروز نزدیک به حدود ۲۵ سال (یک ربع قرن) است که مهم‌ترین چالش ایرانی‌ها و جهان غرب یک پرونده با ماهیت «آخرین و حساس‌ترین» دستاوردهای فن‌آورانه و علمی و تکنولوژیک و صنعتی ست!

